جلسه 210- 1452

**دوشنبه - 04/02/96**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به تفصيل مرحوم شیخ در مرجعيت عام بود بعد از مضی زمان متیقن از تخصیص فرد بین جائی که زمان قید باشد برای عموم عام و یا ظرف باشد، بحث راجع به این بود.

مرحوم شیخ فرمود: اگر زمان قید باشد برای عموم عام، مثل اکرام کل عالم فی کل یوم واجب، زید در روز جمعه تخصیص بخورد اکرام زید یوم الجمعة حرام، روز شنبه به این عام رجوع می کنیم. ولی اگر زمان ظرف باشد برای عام، مثل اکرم العلماء یا اکرم العلماء دائما که زمان ظرف است برای عام، روز شنبه که شد نمی توانیم به عموم عام تمسک کنیم برای اثبات وجوب اکرام زید، بلکه باید استصحاب کنیم حکم خاص را.

احتمالات در مقصود مرحوم شیخ از تفصیل بین موارد در رجوع به عام ویا استصحاب مخصص

کلام در این بود که مقصود مرحوم شیخ از این تفصیل چیست؟ احتمالاتی ذکر شد:

1- زمان در عام استغراقی ظرف است ودر عام مجموعی قید است

احتمال اول: احتمالی بود که مرحوم نائینی از کتاب رسائل استظهار کرد، مرحوم آقای خوئی هم فرمود صریح کلام شیخ است، که اگر عام متضمن حکم استغراقی باشد که هر آن یک حکم مستقل داشته باشد، اینجا زمان می شود قید عام.

واما اگر عام متضمن یک حکم ارتباطی و مجموعی باشد راجع به فرد، وجوب اکرام زید در هر روز یک وجوب مستقل نباشد بلکه وجوب ارتباطی و مجموعی باشد، این می شود زمان ظرف. مثال فقهی اش هم وجوب وفاء به عقد است که متضمن یک حکم واحد مستمر است وهو لزوم کل عقد. هر عقدی یک وجوب وفاء مستمر دارد، نه اینکه در هر آن یک حکم داشته باشد به لزوم غیر از آن حکمی که در آنِ دیگر هست.

مخالفت احتمال اول با کلام مرحوم شیخ ومرحوم آخوند

که ما عرض کردیم این خلاف فرمایش شیخ در مکاسب و رسائل هست، و همینطور خلاف صریح کلام صاحب کفایه است که ایشان هم همین مطالب مرحوم شیخ را مطرح کرده اند. صاحب کفایه در حاشیه رسائل تصریح می کند که معنای ظرف بودن زمان این نیست که این حکم تعدد اطاعت و عصیان ندارد. خیر، این حکم در هر آن یک موضوع مستقلی است برای اطاعت و عصیان، در عین حال زمان ظرف است برای این حکم. این صریح کلام مرحوم صاحب کفایه است در حاشیه رسائل. عبارت صاحب کفایه این است: لاینافی استمرار حکمه علی وحدته تعدد اطاعته و معصیته بل هو قضیة استمراره. حاشیه رسائل درر الفوائد ص 375.

طبیعی است که تعدد اطاعت در موارد حکم انحلالی است، تعدد معصیت در موارد حکم انحلالی است، پس چطور صاحب کفایه برای فرضی که زمان ظرف است برای حکمِ عام این تعبیر را بکار برده اند. این نشان می دهد که بحث در قیدیت زمان در موارد حکم انحلالی نیست، ویا در ظرفیت زمان بحث منحصر به موارد ارتباطیت حکم که عام مجموعی باشد نیست.

2- افتراق اثباتی، اخذ زمان در موضوع (عموم افرادی وأزمانی) وعدم اخذ آن (عموم افرادی)، طولیت عموم ازمانی و عموم افرادی در صورت ظرف بودن

**احتمال دوم:** استظهاری است که ما می کنیم از کلام مرحوم شیخ و صاحب کفایه، و مرحوم محقق اصفهانی هم تعبیری دارد که به نظر ما بعید نیست که همین استظهاری را که ما می کنیم ایشان هم همین استظهار را دارد از کلام این بزرگان.

استظهار ما این است که بحث مرحوم شیخ وصاحب کفایه بحث اثباتی است نه ثبوتی، یعنی مفاد خطاب یک وقت به این نحو است که هر آن در موضوع خطاب لحاظ شده است به عنوان یک فرد از افراد این موضوع عام، می شود زمان قید، اکرام کل عالم فی کل یوم واجبٌ، در اینجا طبیعی اکرام عالم لحاظ نشده است، بلکه افراد آن لحاظ شده اند، هم به لحاظ عموم افرادی و هم به لحاظ عموم ازمانی.

پس موضوع در مقام اثبات طبیعت اکرام عالم و یا حتی افراد اکرام کل عالم نیست، بلکه موضوع افراد اکرام کل عالمٍ فی کل یومٍ هست، یعنی اکرام زید یوم الجمعه یک فرد است از موضوع این خطاب عام، اکرام زید یوم الخمس یک موضوع است برای این خطاب عام، اکرام زید یوم السبت هم موضوع دیگری است برای این خطاب عام، که عموم افرادی اکرام کل عالم فی کل یوم واجب اقتضا می کند وجوب اکرام زید یوم الخمیس را، وجوب اکرام زید یوم الجمعه را، وجوب اکرام زید یوم السبت را. حالا ما یک فرد از این عموم افرادی را تخصیص زده ایم، خب وجهی ندارد که ما از بقیه افراد این عام افرادی رفع ید کنیم. این فرمایش مرحوم شیخ است.

در حالی که در جائی که زمان ظرف است ممکن است که عام به لحاظ افراد عموم افرادی داشته باشد، مطلق نباشد، نفرموده باشد اکرم العالم بلکه فرموده باشد اکرم کل عالم، ولی نسبت به زمان طبیعی زمان را لحاظ کرده است نه حصص زمان را. اگر می گفت اکرام کل عالم فی کل یوم واجب، فی کل یوم یعنی لحاظ کرد در مقام اثبات حصص زمان را به عنوان افراد موضوع عام، این می شد زمان قید، ولی اگر طبیعی زمان را لحاظ کند، اکرام کل عالم واجب یا اکرام کل عالم واجب دائما، اینجا زمان می شود ظرف.

و مشکل مرحوم شیخ این است که می فرماید اگر حصص و قطعات زمان به عنوان افراد عام لحاظ نشوند، فقط مولا بگوید اکرم کل عالم دائما، اینجا وقتی که زید را یوم الجمعه خارج می کنند دیگر عموم افرادی اکرم کل عالم یا اکرم کل عالم دائما نسبت به زید از حجیت می افتد، وقتی عموم افرادی از حجیت افتاد نسبت به زید، عموم ازمانی نسبت به زید می شود سالبه به انتفاء موضوع، چون عموم ازمانی نسبت به یک فرد در طول عموم افرادی آن عام است نسبت به آن فرد.

استاد: اصلا عموم افرادی تخصیص نخورده است

که ما جواب دادیم و عرض کردیم که در مثال لاتکرم زیدا یوم الجمعه اصلا عموم افرادی عام نسبت به زید تخصیص نخورده است، عموم ازمانی این عام نسبت به زید در یوم الجمعه تخصیص خورده است. پس از اول ما مشکلی با عموم افرادی اکرم کل عالم نداریم.

سؤال وجواب: فرض این است که خاص قطعا اطلاق ندارد، چون دلیلش یا اجماع است و یا اینکه سائل از امام سؤال می کند یا ابن رسول الله لقینا زیدا یوم الجمعه فهل نکرمه، امام بفرماید که لا تکرمه، موضوع اصلا اطلاق ندارد نسبت به غیر یوم الجمعه. فرض این است. اما ما احتمال می دهیم که حکم روز شنبه هم همین باشد، اینجاست که ما می گوئیم عموم افرادی اصلا از اول تخصیص نخورده است و حجةٌ بلامعارض.

سؤال وجواب: ممکن است اکرم کل عالم عام استغراقی باشد و ممکن است عام مجموعی و ارتباطی باشد نسبت به اکرام مجموع علماء یا نسبت به مجموع اکرام های زید در هر روز، این مهم نیست، مهم این است که یک فرد یعنی یک زمان که اکرام زید یوم الجمعه است از این عام استغراقی یا مجموعی خارج شد، خب این تخصیص عموم افرادی این عام نیست، این تخصیص عموم ازمانی این عام است، ولی عموم افرادی نسبت به غیر آن زمانی که تخصیص خورده است حجةٌ بلامعارض.

محقق اصفهانی:

محقق اصفهانی مطلبی دارد که عرض کردیم بعید نیست که همین استظهار ما را بیان می کند.

ایشان فرموده است که ما استظهارمان از کلام این بزرگان که در عام تفصیل داده اند بین قید بودن زمان و یا ظرف بودن زمان این است که: این بزرگان می خواهند بگویند فرق است بین جائی که زمان قید است برای عام و بین جائی که زمان ظرف است برای زمان در اینکه وحدت اثباتیه خطاب عام، و نه وحدت ثبوتیه حکم که بحث را ببرد روی اینکه آیا حکم عام انحلالی است وحدت ثبوتیه ندارد بلکه تعدد و تکثر دارد به تکثر زمان، ویا حکم مجموعی است و این حکم نسبت به آنات زمان تعدد پیدا نمی کند، نخیر بحث در وحدت ثبوتیه نیست، صریحا محقق اصفهانی فرموده است، صریحا گفته است که احتمال اول باطل است، معیار وحدت ثبوتیه نیست که بگوئیم در جائی که زمان قید است برای عام، حکم نسبت به آنات زمان وحدت ثبوتیه ندارد بلکه انحلالی است، ولی در جائی که زمان ظرف است به لحاظ آنات زمان حکم وحدت ثبوتیه شخصیه دارد، یعنی حکم واحد مستمر کحکم مجموعی. نخیر، این مقصود شیخ و صاحب کفایه نیست.

شاهدی که محقق اصفهانی ذکر می کند این است که می گوید ببینید مثال زده اند برای ظرف بودن زمان به اوفوا بالعقود، آقا در اوفوا بالعقود که قطعا حکم انحلالی است، لذا ممکن است مکلف در روز اولی که عقد را واقع می کند وفا کند به عقد روز دوم تخلف کند از آن، وجوب وفاء عقد را در روز اول امتثال کرده است وجوب وفاء به عقد را در روز دوم را عصیان کرده است، حکم انحلالی است، و این شاهد بر این است که ملحوظ در بحث قیدیت زمان یا ظرفیت زمان وحدت ثبوتی حکم و یا تعدد ثبوتی حکم نیست.

دلالت اوفوا بالعقود بر لزوم انحلالی نیست

البته ما در اصل این مدعای صاحب حاشیه کفایه محقق اصفهانی موافقیم، ولی این مثال ایشان مثال خوبی نیست، اتفاقا اوفوا بالعقود حکم در آن انحلالی نیست، هر عقدی یک وجوب وفاء دارد، به دو بیان:

بیان اول: این است که اوفوا بالعقود ارشاد است به لزوم که حکم وضعی است، که نظر جمعی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خوئی است، اوفوا بالعقود أی لاتفسخوا العقود، ارشاد است به اینکه عقد را فسخ نکنید که فسخش نافد نیست،.خب لزوم عقد مثلا این عقد صلح لازم است، این لزوم حکم واحد مستمر است، انحلالی نیست نسبت به زمان.

بیان دوم: این است که اگر بگوئیم اوفوا بالعقود حکم تکلیفی است مفادش وجوب وفاء عملی به عقد است، که نظر برخی دیگر از بزرگان از جمله حضرت امام قدس سره است، که اوفوا بالعقود یعنی وفاء عملی بکنید به عقد.

باز بعید نیست بگوئیم خصوصیت وفاء اقتضاء می کند که انحلالی نباشد، چون با یک ساعت پایبند بودن به یک عقد وفاء صدق نمی کند، الان هم شما می گوئید فلانی رفیق با وفا است ولی فلانی رفیقی بی وفاست، یعنی چی بی وفاست؟ یعنی تا آخر نمی رساند دوستی را، کسی که تا آخر پایبند به یک عقد نباشد او وفاء به عقد نکرده است، وفاء بالعقد یعنی انهائه و اتمامه، وفاء به انهاء عقد و به سر مقصد رساندن یک عقد است که می گویند وفی به یعنی أتمّه. اوفوا الکیل چیست؟ اگر بگوید حالا ما گفتیم بیست کیلو برنج می دهیم پانزده کیلو به او دادیم یک جوری ویل للمطففین سبک کردیم وزن را، آیا به این می گویند اوفی الکیل؟ وفاء به کیل چه جور یعنی انهائه و اتمامه، کامل کردن آن، کسی که عقد را تا یک سال مراعات می کند بعد زیر آن می زند این لم یفِ بعقده.

سؤال و جواب: وفاء عملی به این است که به مقصد برساند این عقد را، ما بحثمان در مفاد این آیه است والا قبول داریم که حکم غصب انحلالی است، کسی که خانه را می فروشد ولی تحویل نمی دهد هر آنی یک مصداق غصب است و یک حرام مرتکب می شود، بحث ما دردلیل تحریم غصب نیست بحث ما در مفاد آیه اوفوا بالعقود است. مفاد اوفوا بالعقود این است که شما باید وفاء به عقد بکنید، اما منافات با این ندارد که ملاک وفاء به عقد این است که تضییع نکنید حق غیر را و تصرف نکنید در مال غیر بدون اذن او، و او حکم انحلالی است، ما در او بحثی نداریم.

محقق اصفهانی فرموده پس به نظر ما فرق بین قیدیت زمان و ظرفیت آن فرق اثباتی است نه فرق ثبوتی، چطور؟ ایشان فرموده است در جائی که زمان ظرف است حکم را اثبات می کند برای طبیعی موضوع، طبیعی وفاء به عقد وجوب دارد، این مفاد ظرفیت زمان است، ولو در مقام ثبوت حکم انحلالی باشد مهم مقام اثبات است، در مقابل قیدیت زمان که افراد وفاء به عقد فی کل زمان در مقام خطاب لحاظ شده اند و حکم رفته است روی افراد وفاء بالعقد فی کل زمان.

بعد محقق اصفهانی فرموده خب وجه تفصیل روشن می شود، اگر شارع بگوید طبیعی الوفاء بالعقد واجب، وبعد بیاید در بیع الغبن بعد از تبین غبن ولو به اندازه نصف روز بگوید الوفاء بهذا العقد لیس بواجب، اگر بخواهد وفاء به عقد قبل از امروز صبح که تبین غبن نشده موضوع باشد برای وجوب، وفاء به عقد بعد از ظهر امروز که زمان فوریت می گذرد موضوع باشد برای وجوب، این خلف موضوع بودن طبیعی وفاء به این عقد است برای وجوب. این بازگشتش به این است که آن فرد از وفاء به این عقد یعنی الوفاء بهذا العقد قبل هذا الیوم، و این فرد دوم از وفاء به این عقد، وفاء به این عقد بعد از ظهر امروز، بشوند دو فرد برای موضوع وجوب وفاء، و این مفاد دلیل نیست. نمی گوئیم ثبوتا مشکل دارد، اثباتا لایفی به الدلیل، چون دلیل گفت طبیعی وفاء به این بیع موضوع وجوب است، شما می خواهید بعد از اینکه نصف روز وجوب وفاء را برداشتید از این بیع الغبن بعد تبیّن الحال، بگوئید قبل از تبین حال وجوب وفاء داشت این بیع، بعد از نیم روز گذشتن از تبین غبن هم که زمان فوریت گذشت باز وجوب وفاء دارد می شود ثبوت وجوب وفاء برای دو فرد از این بیع، یا به تعبیر دیگر ثبوت وجوب برای دو فرد از وفاء به این بیع، و این خلاف مقام اثبات است.

تفصیل بین خیار مجلس وخیار غبن

بله شما اگر فرض کنید مثل خیار مجلس که از ابتداء بیع دلیل بر عدم وجوب وفاء داشتیم، این مشکلی ندارد، چون طبیعی وفاء به این بیع وجوب پیدا می کند اما با تأخیر. اگر تخصیص بخورد به اولین زمان، همانطور که استاد ما صاحب کفایه در حاشیه رسائل گفته است مشکلی پیش نمی آید، خب تا زمان قبل از تفرق وجوب وفاء به بیع نیست، ولی بعد از زمان تفرق طبیعی وفاء به این بیع وجوب پیدا می کند الی الابد، ولذا مشکل در جائی است که تخصیص در اثناء وارد بشود، مثل بیع الغبن که بعد از وجوب حال تخصیص می خورد دلیل وجوب وفاء در مورد آن.

عدم لزوم بیع غبنی قبل از تبین غبن

و طبعا محقق اصفهانی خودش هم ظاهرا ملتفت است که لازم این مبنا این است که در جائی که زمان ظرف است برای عام مثل اوفوا بالعقود، اگر تخصیص بخورد این فردِ از عام در اثناء، دیگر برای قبل از زمان تخصیص هم نمی شود به این عام تمسک کرد، یعنی این بیع الغبن دیگر قبل از تبین غبن هم دلیلی بر وجوب وفاء ندارد، چون اگر بخواهد قبل از تبین غبن هم وجوب وفاء داشته باشد می شود ثبوت حکم برای یک فرد نه برای طبیعی.

استاد: وحدث اثباتیه با خروج یک زمان مختل نمیشود

**اقول:** این فرمایش به نظر ما ناتمام است، حالا اصل استظهار محقق اصفهانی استظهار قابل قبولی است که در مقام اثبات باید ببینیم که آیا آنات زمان افراد خطاب عام لحاظ شده اند، می شود زمان قید، اکرام کل عالم فی کل یوم واجب، والا اگر طبیعی زمان در خطاب لحاظ شده است مثل اکرام کلِّ عالم، به لحاظ افراد عالم طبیعی نیست افراد است، به لحاظ زمان طبیعی زمان لحاظ شده است، اینجا می شود زمان ظرف. این استظهار را ما قبول داریم. اما این دفاعی که محقق اصفهانی از این تفصیل کرد دفاع نادرستی است، چرا؟

برای اینکه آقا! مگر شما دنبال وحدت اثباتیه نیستید؟ خودتان گفتید کاری به وحدت ثبوتیه نداریم، زمان ظرف هم باشد برای عام چه بسا حکم تکثر ثبوتی داشته باشد نسبت به هر آن از زمان، پس شما دنبال وحدت اثباتیه و لحاظیه هستید، تخصیص در اثناء مگر وحدت لحاظیه خطاب را به هم می زند؟ هذا البیع مشیر است به بیع الغبن، هذا البیع الغبنی واجب الوفاء الا فی زمان تبیّن الغبن الی ساعة، یا اکرم کل عالم می شود اکرام زید العالم واجب الا فی یوم الجمعه، ما طبیعی را لحاظ کردیم، اکرام کل عالم واجب الا زیدا یوم الجمعه. استثناء بخورد یوم الجمعه از اکرام زید، این معنایش این نیست که یوم الخمیس در مستثنی منه یک فرد از عام بشود و یوم السبت در مستثنی منه یک فرد دیگر از عام بشود، نخیر، مولا لحاظ می کند طبیعی اکرام افراد عالم را از جمله زید عالم را. فقط حکمش لحاظ می شود مقید، اکرام کل عالم واجب و منهم زید، اکرام زید العالم واجب، طبیعی اکرام زید عالم لحاظ شده است در این عام، نه اکرام زید یوم الخمیس و یوم السبت، اکرام زید واجبٌ، واجبٌ فی غیر یوم الجمعه. فی غیر یوم الجمعه در مقام اثبات قید حکم قرار می گیرد، اصلا موضوع را ما متکثر نکردیم، و این لطمه ای به ثبوت حکم در مقام لحاظ مولا برای طبیعت موضوع نمی زند.

و لذا این فرمایش محقق اصفهانی که دفاع کرد از این تفصیل تمام نیست.

سؤال و جواب: در اکرم العالم فی کل یوم که زمان قید بود. مرحوم شیخ که فرق نمی گذارد بین عام و مطلق، مرحوم شیخ صریحا می گوید من در این تفصیل فرقی بین عام لغوی و مطلق نمی گذارم، این را در مکاسب تصریح می کند، مهم برای شیخ این است که قطعات زمان لحاظ شده به عنوان افراد این خطاب، مثل اکرام کل عالم فی کل یوم یا اکرام العالم فی کل یوم واجب، ویا قطعات زمان به عنوان افراد این خطاب لحاظ نشده است، حالا می تواند این خطاب عام باشد اکرام کل عالم واجب، می تواند مطلق باشد اکرام العالم واجب دائما. این نظر مرحوم شیخ است که ما عرضمان این است که دفاع محقق اصفهانی از این تفصیل تمام نیست.

**3- مرحوم نائینی: زمان اگر قید متعلق باشد**

**احتمال سوم در کلام مرحوم شیخ:** احتمالی است که مرحوم نائینی بیان کرده است. مرحوم نائینی فرموده است که رسائل شیخ ظاهرش همان تفصیل بین عام استغراقی و عام مجموعی است، اما مکاسب شیخ ظاهرش چیز دیگری است، ظاهرش اونی است که ما می گوئیم، بعد گفته بعید می دانیم که آن ظاهر رسائل مراد جدی شیخ باشد، مراد جدی شیخ ظاهرا همان کلام مکاسب است. آن کلام چیست؟

مرحوم نائینی می فرماید: یک تفصیلی ما بدهیم در عام که در آخر هم خواهیم گفت لایبعد که نظر شیخ به همین تفصیل باشد.

آن تفصیل این است که یک وقت حکم متعلق دارد، مثل حکم تکلیفی که متعلق دارد، ویک وقت حکم متعلق ندارد، مثل حکم وضعی. البیع لازم متعلق ندارد، البیع موضوع است برای حکم به لزوم، ولکن اکرام العالم واجب اکرام متعلق است برای وجوب. متعلق یعنی ما یطلب ایجاده در واجبات، یا ما یطلب ترکه در محرمات، در مقابل موضوع که فرض الوجود می شود، اگر موجود بشود بیع، حکم لزوم دارد، اما ما نمی گوئیم بیع را ایجاد کنید، این می شود موضوع.

مرحوم نائینی فرموده است در جائی که حکم متعلق دارد مثل حکم تکلیفی، یک وقت مولا می آید ازمنه را قطعات زمان را قید این متعلق قرار می دهد، می گوید اکرام العالم فی کل یوم واجب، این فی کل یوم می شود قید اکرام. و حتی اگر بگوید اکرم العلماء دائما که در رسائل مثال زد برای ظرف بودن زمان، اگر این دائما قید اکرام باشد این داخل در این تعریف ماست برای قید بودن زمان، قید بودن زمان یعنی قطعات زمان قید متعلق باشد. اکرم العلماء دائما اگر این دائما قید اکرم باشد می شود الاکرام الابدی و المستمر للعلماء واجب. در اینجا ما می توانیم بعد از تخصیص زید در روز جمعه رجوع کنیم به این عام که می گوید اکرام العالم فی کل یوم واجب، که این فی کل یوم قید اکرام است، یا الاکرام الابدی للعالم واجب.

اما اگر نه، زمان قید متعلق نباشد، چون فرض کنید اصلا حکم متعلق ندارد، مثل البیع لازم دائما، خب این دائما قید بیع که نیست، چون ما یک بیع داریم، این فرد از بیع که من ایجاد می کنم یک فرد از بیع است، امروز که بیع نیست فردا یک بیع دیگر بشود، یک بیع مستمر است، این دائما قید لزوم است، یعنی البیع لازم بلزوم مستمر. حتی در جائی هم که حکم متعلق دارد می شود که مولا متعلق را قید نزند به عموم ازمانی، بلکه حکم را مقید کند که اکرام العالم واجب بوجوب مستمر. ایشان فرموده: این می شود مثال برای ظرفیت زمان.

در این فرض دوم که حکم مقید است به این عموم ازمانی، ایشان یک کبرایی گفته انشاء الله توضیحش را روز چهارشنبه می گوئیم، ایشان می گوید خطاب اول محال است نسبت به این عموم ازمانیِ حکم اطلاق داشته باشد یا مقید باشد، چرا؟ چون انقسام حکم به استمراری بودن یا موقت بودن از انقسامات حکم است، می شود انقسامات ثانویه، مثل انقسام وجوب به علم به وجوب و جهل به وجوب که از انقسامات ثانویه حکم است، وما در اصول گفته ایم هیچ خطاب جعل اولی نسبت به انقسامات ثانویه حکم اطلاق ندارد، چون امکان تقیید ندارد و کل ما استحال فیه التقیید استحال فیه الاطلاق. جعل اول مهمل است، خطاب اکرام العالم واجب نسبت به استمراری بودن این وجوب یا منقطع بودن این وجوب مهمل است، پس به خطاب اول نمی توانیم تمسک کنیم برای اینکه بگوئیم این حکم مستمر است. می ماند خطاب متمم الجعل که خطاب دوم است، خطاب دوم موضوعش ثبوت جعل اول است، در جائیکه تخصیص وارد می شود نسبت به اکرام زید یوم الجمعه، پس ما اصلا جعل اولمان نسبت به زید مشکل پیدا می کند. در جائی که زمان ظرف باشد برای حکم، جعل اول که قابل استدلال نبود اطلاق نداشت نسبت به اکرام زید یوم السبت، متمم الجعل هم موضوعش ثبوت جعل اول است ولو فی الجمله، پس باید از خارج ثبوت جعل اول را فی الجمله اثبات کنیم، شاید اصلا زید هیچ وقت وجوب اکرام نداشته باشد.

پس نه به اطلاق جعل اول توانستیم تمسک کنیم چون مهمل است و نه به متمم الجعل توانستیم تمسک کنیم چون موضوعش ثبوت اصل حکم است ولو فی الجمله، واین شبهه مصداقیه است. تأمل بفرمائید انشاء الله تا روز چهارشنبه.